به فردوسی

سروده: رسول رضا*
ترجمه: عمران صلاحی

روزها ورق می‌خورند
دست قرون، دریاها را به صخره مبدل می‌کند
زمان، سنگ‌ها را آب می‌کند
و گذشت سالیان، همه چیز را زیر گام خویش
خاک می‌گرداند.

سال‌ها جاری‌اند و جهان دگرگون می‌شود
شهرهای با عظمت خرابه‌ای حقیر می‌گردند
در یک لحظه، صدای جاری جویباران
قطع می‌شود.
حکومت‌ها رنگی دیگر به خود می‌گیرند

پیکره‌های مر مرین را پس از صد سال
پیری دربر می‌گیرد
عناصر را تاب تحمل نقل سالیان نیست
در چنگ لحظات، همه چیز، پوسیده است
و پراکنده
ستارگان نیز در برابر قدرت زمان
قد خم می‌کنند

چیزی از میان می‌رود و چیز دیگری
جایگزین آن می‌شود
یکی می‌پوسد و دیگری خنده‌کنان می‌روید
انسان در ویرانه‌ها از نو حیات می‌آفریند
در شاهراه تاریخ، دست‌های ضعیف را
یارای حرکت نیست

پیکری هست که از مسافتی نیز دیده نمی‌شود
پیکری هست که ایامش در غباری از فراموشی
پیچیده است
شاعری هست که شعر او بر نامش کفنی‌ست
و پیکری هست که به اندک نسیمی بر باد
نیستی رفته است

نام تو چون اهرام مصر
از میان قرون سر برافراشته است
ترکیب پیکرت از چیست ندانم
که زمان در برابرت جان می‌سپارد

پیکری هست که از مسافتی اندک،
محو به چشم می‌آید
لیکن پیکر تو، پرده‌ی مسافتی
هزار ساله را از هم دریده است
قرون، نام تو را حمل می‌کنند
و زمان چون کودکی به دنبالت کشیده می‌شود.
تو فنا ناپذیری
تو را شاهنامه تو
به ابدیت پیوسته است
ستارگان زیر بال‌های شعر تو قرار دارند
می‌خواهم چون تو، حصار زمان را بشکنم
و نامی با خطی زرین از تاریخ بگذرد
می‌خواهم مصراع‌های شعرم
با قلمی زرین، بر پیشانی ایام
بنویسند، رضا

* شاعر آذربایجانی (١٩١٠– ١٩٨١) باکو، از بنیانگذاران شعر مدرن در جمهوری شوروی آذربایجان.
او نخستین دفتر شعرش را در ١٩٢٧ منتشر کرد. اولین سروده‌های او در روزنامه‌ها و نشریات به چاپ رسید.
آثار او عبارتند از: کارگر جوان، هجوم، انقلاب و فرهنگ، زنان، چنار، آلمان و مادرید است.
در سال‌های ١٩٤٥– ١٩٤١ به خبرنگاری در معرکه‌ی جنگ جهانی دوم پرداخت و آثاری چون «خشم و عشق» و «قهرمانان جاویدان» حاصل این دوره است.
از دهه‌ی ١٩٥٠ به تدریج شعرهای رسول رضا رنگ و بویی فلسفی گرفت.

آسکلادن و غول

دهقانی سه پسر داشت. این دهقان پیر خیلی ضعیف و فقیر بود ولی پسرهای او نمی‌خواستند کار کنند.

مزرعه آنها در کنار یک جنگل کاج بود. پدر می‌خواست پسرانش را به جنگل بفرستد تا چوب ببرند و به او کمک کنند که بتواند قرضش را بپردازد. سرانجام به زحمت توانست آنها را راضی به کار کند و بنا شد نخست پسر بزرگ‌تر به جنگل برود.

پسر بزرگ وقتی به جنگل رسید تازه به کار بریدن درخت کاج پر از خزه‌ای پرداخته بود که ناگهان غول بزرگی در برابر او قد برافراشت و فریاد زد و گفت: «اگر درختان مرا ببری تو را خواهم کشت!»

پسر وقتی چنین دید تبر خود را به کناری انداخت و با شتاب هر چه تمام‌تر به سوی خانه گریخت و نفس‌زنان حکایت خود را باز گفت. اما پدرش به او گفت: «تو ترسو هستی، وقتی من جوان و قوی بودم هیچ وقت چنین غولی که تو می‌گویی مرا از بریدن درختان باز نمی‌داشت.»

فردای آن روز نوبت پسر دوم بود که به جنگل برود. او نیز به جنگل رفت و هنوز با تبر چند ضربه‌ای بیشتر به درخت نزده بود که غول سر رسید و فریاد کرد: «اگر درختان مرا ببری تو را خواهم کشت!»

پسر چنان ترسید که حتی سر خود را هم بلند نکرد که غول را نگاه کند و با شتاب تبر خود را بر زمین انداخت و مانند برادرش دو پا داشت دو پا هم قرض کرد و به خانه گریخت.

وقتی پدرش او را دید که فرار کرده است خشمگین شد و گفت: «هنگامی که من جوان و قوی بودم هیچگاه از غول نمی‌ترسیدم!»

روز سوم پسر کوچک‌تر به نام آسکلادن خواست به جنگل برود.

برادران بزرگ‌تر به او گفتند: «تو می‌خواهی بروی؟ تو هم هیچ کاری نمی‌توانی بکنی، تو که هنوز از در خانه بیرون نرفته‌ای چه طور می‌توانی به جنگل بروی؟»

آسکلادن جوابی نداد، فقط به مادرش گفت که مقدار زیادی غذا به او بدهد تا همراه خود ببرد. مادرش چون غذای آماده‌ای در خانه نداشت، فوراً برای پسر کوچک قدری پنیر درست کرد و آن را در خورجینی گذاشت. آسکلادن خورجین را برداشت و به راه افتاد و به جنگل رفت. همین که مشغول کار شد و مدتی گذشت ناگهان غول سر رسید و به او گفت: «اگر درختان مرا ببری تو را خواهم کشت!»

پسرک که خیلی باهوش و زرنگ بود، فوراً به طرف خورجین رفت و پنیر تازه را از آن درآورد و آن را میان دست‌هایش چنان فشرد که آب آن قطره‌قطره از میان انگشت‌هایش به زمین ریخت و بعد آن را به غول نشان داد و گفت: «اگر آرام نگیری و یاوه بگویی من تو را مثل این سنگ سفید چنان خرد می‌کنم که آب از تمام بدنت جاری شود.»

غول وقتی چنین دید ناله‌ای کرد و گفت: «مرا مکش، در عوض به تو کمک خواهم کرد.»

پسر گفت: «خیلی خوب، به شرطی که به من کمک کنی تو را می‌بخشم.»

چون غول در بریدن درختان مهارت کافی داشت هر دو شروع به کار کردند و تا هنگام عصر در حدود دوازده درخت قطع کردند.

هنگام عصر غول به پسر گفت: «بیا به خانه من برویم، خانه من به اینجا خیلی نزدیک است.»

پسر قبول کرد. وقتی که به خانه غول رسیدند، غول خواست آش جو بپزد. شروع کرد به روشن کردن آتش و پسر برای آوردن آب به سر چاه رفت؛ اما بدبختانه دو سطل آهنی غول آن‌قدر بزرگ و سنگین بود که نمی‌توانست آنها را بلند کند. بنابراین به غول گفت: «بلند کردن این انگشتانه‌ها به زحمتش نمی‌ارزد، من الان می‌روم و تمام چاه آب را می‌کشم و می‌آورم!»

غول با وحشت گفت: نه، تو را به خدا این کار را نکن، چاه را از جا در نیاور که خراب می‌شود، بیا تو آتش روشن کن من می‌روم آب می‌آورم.»

وقتی غول رفت و آب آورد، دیگ بزرگی را بر روی آتش گذاشتند و آش جو پختند. هنگامی که آش پخته شد پسر به غول گفت: «من حاضرم با تو شرط ببندم که از تو بیشتر خواهم خورد!» غول که فکر می‌کرد شرط را به آسانی خواهد برد قبول کرد.

پسر خورجین خود را برداشت و بدون اینکه غول متوجه شود آن را در زیر پیراهن خود بست و مقداری از آش را که به دهان می‌برد مخفیانه در خورجین می‌ریخت. وقتی که خورجین پر شد با چاقوی خود زیر آن را پاره کرد و آش‌ها از آن بیرون ریخت و خورجین دوباره خالی شد.

غول بدون اینکه حرفی بزند به او نگاه می‌کرد و مدتی دراز با همدیگر غذا خوردند. سرانجام غول آهی کشید و گفت:

– من دیگر نمی‌توانم بخورم.

آسکلادن گفت: «نه، باید بخوری. من هنوز کاملاً سیر نشده‌ام. تو هم مثل من شکمت را سوراخ کن، آن وقت هر قدر که بخواهی می‌توانی بخوری!»

غول گفت: «آیا سوراخ کردن شکم خیلی درد دارد؟!

پسر گفت: «دردش آن قدر کم است که به گفتنش نمی‌ارزد!»

غول نصیحت او را به کار بست و پیداست که پس از پاره کردن شکمش فوراً مرد و آسکلادن تمام پول‌ها و طلاهایی را که غول در کوه مخفی کرده بود برداشت و به خانه برگشت و به این ترتیب توانست قرض‌های پدرش را بپردازد.

درون شب

فرشید خیرآبادی

دسته‌ای انسان گنده که از سر کودکی مرده‌ی درون خویش به میدان بازی کودکان حمله کرده‌اند و مثل کودکان با تاب و سرسره ور می‌روند. ادای بازی و شادی در آوردن برای آنان که دیگر شاد نیستند، مسخره کردن خودشان و بچه‌هاست.

پشت درختان و در پناه پرچین‌ها دو کس از ترس با هم بودن در روشنایی، در تاریکی در هم فرو رفته‌اند و تکان می‌خورند. دیگر کوه‌ها و درختان سیاه شده‌اند؛ نوری که هیچگاه نبوده انگار، اکنون واقعاً دیگر نیست. سه کاج کنار هم به هیولاهایی شبیه شده‌اند که ایستاده‌اند و پرچین‌ها برابرشان زانو زده‌اند و التماس می‌کنند.

... و سکوت! رهگذرانی که دیگر نه در پارک هستند و نه در راه‌های گذر.

به زیر چند کاج که دیگر نه درخت‌اند و نه هیولا و فقط سیاه‌اند و سیاه، جای خوابش را پهن کرده است و لم داده روی آن. وقتی مرا می‌بیند، خیره با دو چشم سفیدش به من نگاه می‌کند و من به او نگاه می‌کنم. دقایقی بعد از کوله‌اش رادیویی بیرون می‌آورد و جای باتری را باز می‌کند و باز به من نگاه می‌کند. پیش می‌روم، کارتن‌هایی که زیر جایش انداخته دیده می‌شوند، سهم او از زمین‌های شهر همین کارتن‌هاست. روی کارتن‌ها چند لایی پتو است یا تشکی که دیگر تشک نیست، چرک و سیاه و شل، مثل شب به روی شهر.

دست دراز می‌کنم و چهار باتری قلمی که برایش خریده‌ام را به او می‌دهم. از دستم قاپ می‌زند انگار فکر می‌کند که پشیمان خواهم شد و آنها را به او نمی‌دهم. درگیر کندن نایلون باتری می‌شود و من سرگرم نگاه به او. سر و صورتی پر از مو، بسان درختان خودرو که سال‌ها در جایی مانده باشند بی‌هرس. یقه‌ی پیراهنی که به تن دارد، درون پیراهن فرو رفته است. چند و چندین پیراهن و لباس پوشیده روی هم، همگی کثیف و پوسیده است. سن و سالی از او گذشته، می‌توان گفت پیر است. سر فرصت جایش را پهن می‌کرد.

آرام آرام خورشید از روی برگ‌های درختان به پایین خزیده است. برگ‌های نزدیک آسمان، سبز تیره و برگ‌های پایین‌تر زرد و سبز شده‌اند و آرام آرام تیره‌تر می‌شوند؛ نور، بر روی تن برگ‌ها به پایین می‌غلتید. آرامش شگرفی در فضایی این‌سان فراخ پهن می‌شود.

در دوردست نگاه، کوه‌هایی بدون درخت، بدون سبزی، پر از سنگ و سنگلاخ پابرجا مانده و خورشید از آنها گذشته و دیگر سیاه به چشم می‌خورند. ماه، لکه‌های کم رنگ است و ستاره‌ی شامگاهی هم در آسمان سوسو می‌زند. سر می‌گردانم، رهگذران پارک، کم شده‌اند. به جز گروهی جوان که همدیگر را هل می‌دهند و از سر هیچ و پوچ می‌خندند، چندین زن و مرد که اینجا و آنجا پرسه می‌زنند و مشق با هم بودن می‌کنند، کمتر کسی در پارک مانده است.

به سوی مکان بازی کودکان در پارک سر می‌چرخانم و به راه می‌افتم؛ سگ‌هایی می‌بینم، چرخ می‌زنند و گه‌گاه همچون اسب‌ها در میدان سوارکاری یورتمه می‌روند، سگ‌ها کثیف و لاغر، از آدم‌ها می‌ترسند و تا مرا می‌بینند راهشان را کج می‌کنند.

باتری را درون رادیو انداخته است و روشنش کرده و صدایی از آن برخاسته است. مجری رادیو پشت هم حرف می‌زند حرف می‌زند، حرف و حرف و حرف. مجری مدام حرف می‌زند...

به یکباره فریاد کشیدم: امیدوارم خانه‌ای برایت پیدا شود!

گفت: نمی‌خواهم! همین جا خوب است.

سیاهی، زندگی مرد را روشن کرده بود و باز سکوت...

آرام آرام دور شدم؛

از مرد، تنها صدای رادیو و لامپی که از بالا روی او می‌تابید ماند.

سگ‌ها، این پویندگان پارک‌های خالی در شب‌ها، همان حوالی پرسه می‌زنند.

من همچنان پیش می‌روم تا از پارک بیرون بروم؛ صدا دیگر شنیده نمی‌شود و نور لامپ بالای سر مرد به نقطه‌ای نورانی تبدیل شده بود. کشور شب، به روی همه‌ی شهر خود را پهن کرده بود و گسترش می‌داد.

درون شب قدم می‌زنم و به چگونگی شب و شهر فکر می‌کنم و مرد همانجا ماند، در یک قدمی کوه‌ها و درختان و پرچین‌ها و سگ‌ها. در یک قدمی شهر، درون شب. تنها!

باران

حامد رضازاده

بیچاره باران که همه منتظر آمدنش هستند اما چون ببارد همه در فکر عشق های از دست رفته، فکر غم و اندوه فرو می روند... کسی بیرون نمی آید... اگر کودکی از شوق دیدن پاکی باران بیرون بدود دعوا می شود... همه با چتر، همه با کت و لباس پشمی... نکند قطره ی پاکش به بدن ها بخورد ... مُرد شادی اش باران وقتی همه جا چتر دید، چتری سیاه، همه با دستکش و پالتو سیاه... همه آهسته قدم می زنند زنهار!!! نرود کفش من در برکه ی آب، نخورد بر برگ چنار.

ضرب‌المثل‌های ارمنی

تهیه و تنظیم: آیدا عظیمی

*** اگر نمی‌توانی پولدار شوی همسایه مرد پولدار شو.**
* خروسی که بی‌موقع می‌خواند سرش را از دست می‌دهد.
*** اگر افعی سرمازده را گرم کنی قبل از همه زهرش را روی تو می‌پاشد.**
* خورشید بدون بانگ خروس هم طلوع می‌کند.
*** با اینکه خیلی زیاد می‌دانی با کلاهت مشورت کن.**
* خدا آسیاب احمق را می‌چرخاند.
*** با دوستت شام بخور ولی با او معامله نکن.**
* دانا و فهمیده باش ولی خود را نادان نشان بده.
*** بدبختی و خوشبختی دو خواهرند.**
* دوست به سر نگاه می‌کند دشمن به پا.
*** بینوای حقیقی کسی است که خسیس است.**
* در قلب هر کس شیری خفته است.
*** با یک دست به مرغ غذا می‌دهد و با دست دیگر تخم‌مرغ را می‌رباید.**
* سگ ما به قدری خوب است که شغال در مرغدانی توله زاییده.
*** به کسی که حرف راست می‌زند اسب بدهید تا به کمک آن پس از اظهار حقیقت فرار کند.**
* سگ‌هایی که با هم می‌جنگند در برابر مرگ با هم متحد می‌شوند.
*** خر زیر بارش عرعر نمی‌کند.**
* طلا در تیرگی می‌درخشد.
*** کسی که زیاد می‌داند زیاد هم اشتباه می‌کند.**

ثبتی و دادگستری

هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی
آگهی موضوع ماده ٣ قانون و ماده ١٣ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی

برابر رأی شماره ١٣٩٣٦٠٣١١٠٠٠٦٤٠٥ مورخ ٩٣/٣/٢٧ هیأت دوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیراز ناحیه ١ تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی محمد سلطانی‌فرد به شماره شناسنامه ٨ صادره از شیراز در موازی بیست و هشت هزارم سهم مشاع از ٣٠ سهم سهام ششدانگ یک قطعه زمین به مساحت ٦٤٩٥٧٠٨/١٢٦ مترمربع پلاک ٤١٦ فرعی از ٧٢ اصلی مفروز و مجزی شده از پلاک ٧٢ اصلی واقع در بخش ٢٣ فارس خریداری از مالک رسمی عبداله شهبازی احدی از ورثه حبیب‌اله شهبازی محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ١٥ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ٩٤/٦/٢٢
تاریخ انتشار نوبت دوم : ٩٤/٧/٦

١٥٠٥٩/م الف

رئیس اداره ثبت اسناد و املاک ناحیه یک شیراز
رضا کنعانی

هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی
آگهی موضوع ماده ٣ قانون و ماده ١٣ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی

برابر رأی شماره ١٣٩٤٦٠٣١١٠٠١٠١٣٧٣٢ مورخ ٩٤/٦/٨ هیأت سوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیراز ناحیه ١ تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی عبدالقدیر فیروز اردکانی فرزند ابراهیم به شماره شناسنامه ٧٣٠٢ صادره از سپیدان در ششدانگ یکباب خانه به مساحت ٢١٨/٧٨ مترمربع پلاک ٥٣٣٢٩ فرعی از ١٦٥٢ اصلی مفروز و مجزی شده از پلاک ٤١٧ فرعی از ١٦٥٢ اصلی واقع در بخش ٤ شیراز خریداری از مالک رسمی رجب رجبی محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ١٥ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ٩٤/٦/٢٢
تاریخ انتشار نوبت دوم : ٩٤/٧/٦

١٥٠٦٠/م الف

رئیس اداره ثبت اسناد و املاک ناحیه یک شیراز
رضا کنعانی

آگهی مزایده اموال منقول

در پرونده کلاسه ٩٣٠٥٨٢ به موجب حکم صادره از شعبه سوم دادگاه حقوقی فسا محکوم علیه ابوالقاسم قائدی فرزند یدالله محکوم است به پرداخت مبلغ ٣٦٥٢٦٦٠٥٥ ریال در حق محکوم له گلسناء قائدی فرزند امامقلی و پرداخت نیم عشر دولتی به مبلغ ١٠١٥٠٠٠٠ ریال با توجه به اینکه اجراییه به محکوم علیه ابلاغ شده و در مهلت مقرر نسبت به اجرای حکم اقدامی ننموده است بنا به درخواست محکوم له به منظور استیفاء محکوم به و هزینه اجرایی خودرو بنز ال کا ٤٠/٢٦٢٤ به شماره پلاک انتظامی ٧٢٩ ع ٢٦ ایران ٧٣ به شماره موتور ٣٣٥٩٢٤١٠١١٢٠٢٥ شماره شاسی ٣٧٤٣٥٥١٦٦١٠٨٣٩ مدل ١٣٨٨ رنگ نارنجی روغنی، سه محور ١٠ چرخ، دو درب شش سیلندر متعلق به نامبرده از سوی این اجرا توقیف و توسط کارشناس رسمی قوه قضاییه به شرح زیر توصیف و ارزیابی شده و مقرر است از ساعت ٩ الی ١٢ ظهر مورخ ٩٤/٧/٢٠ در محل اجرای احکام حقوقی فسا از طریق مزایده به فروش برسد مزایده از قیمت ٢٠٠٠٠٠٠٠٠ ریال با نظریه کارشناسی شروع می‌شود و به هر شخص حقیقی و حقوقی که بالاترین قیمت را پیشنهاد نماید فروخته خواهد شد ١٠ درصد وجه مزایده فی‌المجلس بصورت وجه نقد یا چک بانکی تضمینی از خریدار اخذ و الباقی ظرف یک ماه از وی وصول و پس از انجام مراحل قانونی و صدور حکم تملیک مورد مزایده بنام خریدار منتقل خواهد شد در صورتی که در مهلت مقرر خریدار بقیه وجه مزایده را پرداخت ننماید سپرده وی پس از کسر هزینه‌های مزایده به نفع دولت ضبط و مزایده تجدید می‌گردد در صورت وصول اعتراض از ناحیه طرفین ظرف یک هفته از تاریخ مزایده نسبت به نحوه انجام مزایده تا رسیدگی به اعتراض از سوی دادگاه مورد مزایده به خریدار تحویل نخواهد شد ضمناً متقاضیان به شرکت در مزایده می‌توانند در مدت پنج روز قبل از مزایده با اطلاع این اجرا از مال مورد مزایده بازدید نمایند.

مال مورد مزایده و بهای آن طبق نظر کارشناس بدین شرح است:
کامیون بنز ال کا ٤٠/٢٦٢٤ به شماره پلاک انتظامی ٧٢٩ ع ٢٦ ایران ٧٣ مدل ١٣٨٨ که به مبلغ ٢٠٠٠٠٠٠٠٠ ریال کارشناسی گردیده است.

٥٠٨/ م الف

مدیر و دادورز اجرای احکام مدنی دادگستری شهرستان فسا
علیرضا زنگنه اینالو

آگهی مزایده اموال غیر منقول

در پرونده کلاسه ٩٣١٣٥٥ به موجب حکم صادره از شعبه سوم دادگاه حقوقی فسا محکوم علیه عبدالمحمد بلاغی فرزند محمدحسین محکوم است به پرداخت مبلغ ٢٤٨٣٦٤٣٢٢٣ ریال در حق محکوم له علیرضا رمضانی فرزند خانباز و پرداخت نیم عشر دولتی به مبلغ ٦٨٢٥٠٠٠٠ ریال با توجه به اینکه اجراییه به محکوم علیه ابلاغ شده و در مهلت مقرر نسبت به اجرای حکم اقدامی ننموده است بنا به درخواست محکوم له به منظور استیفاء محکوم به و هزینه اجرایی یک قطعه زمین به پلاک ثبتی ٣١٥٥/١٠٧٨٠ متخذه از پلاک ٣١٥٥/٨٢٠٨ متعلق به محکوم علیه عبدالمحمد بلاغی از سوی این اجرا توقیف و توسط کارشناس رسمی قوه قضاییه به شرح زیر توصیف و ارزیابی شده و مقرر است از ساعت ٩ الی ١٢ ظهر مورخ ٩٤/٧/٢٧ در محل اجرای احکام حقوقی فسا از طریق مزایده به فروش برسد مزایده از قیمت ٧٢١١٩٠٠٠٠٠ ریال با نظریه کارشناسی شروع می‌شود و به هر شخص حقیقی و حقوقی که بالاترین قیمت را پیشنهاد نماید فروخته خواهد شد ١٠ درصد وجه مزایده فی‌المجلس بصورت وجه نقد یا چک بانکی تضمینی از خریدار اخذ و الباقی ظرف یک ماه از وی وصول و پس از انجام مراحل قانونی و صدور حکم تملیک مورد مزایده بنام خریدار منتقل خواهد شد در صورتی که در مهلت مقرر خریدار بقیه وجه مزایده را پرداخت ننماید سپرده وی پس از کسر هزینه‌های مزایده به نفع دولت ضبط و مزایده تجدید می‌گردد در صورت وصول اعتراض از ناحیه طرفین ظرف یک هفته از تاریخ مزایده نسبت به نحوه انجام مزایده تا رسیدگی به اعتراض از سوی دادگاه مورد مزایده به خریدار تحویل نخواهد شد ضمناً متقاضیان به شرکت در مزایده می‌توانند در مدت پنج روز قبل از مزایده با اطلاع این اجرا از مال مورد مزایده بازدید نمایند.

مال مورد مزایده و بهای آن طبق نظر کارشناس بدین شرح است:
پلاک ثبتی ٣١٥٥/١٠٧٨٠ متخذه از پلاک ٣١٥٥/٨٢٠٨ یک قطعه زمین محصور به مساحت ٦٧٠١/٤٠ مترمربع با اجرای دیوارگذاری اطراف حدود ٥٦٠ مترمربع به انضمام اجرای شناژهای افقی و شناژهای عمودی به فاصله هر متر با اجرای یک اطاق به مساحت حدود ٢٥ مترمربع اسکلت فاقد سقف واقع در فسا فاز ٤ گلستان روبروی پمپ گاز بولوار بوستان جنب مسجد غدیر با قیمت کارشناسی ٧٢١١٩٠٠٠٠٠ ریال می‌باشد.

٥١١/ م الف

مدیر و دادورز اجرای احکام مدنی دادگستری شهرستان فسا
علیرضا زنگنه اینالو

آگهی فقدان سند مالکیت

عبداله فردوئی وکیل جمیله زارع با وکالتنامه شماره ١٩٤٢٩٧ مورخ ٩٤/٣/٢٠ دفتر ١٢ شیراز و تفویض وکالت شماره ١٩٤٩٧٢ مورخ ٩٤/٦/٢١ دفتر ١٢ شیراز با تسلیم دو برگ استشهادیه که در دفترخانه ١٢ شیراز تنظیم شده مدعی است که تعداد یک جلد سند مالکیت به شماره چاپی ٥٧١٧٠٤ مربوط به سه دانگ یک دستگاه آپارتمان به پلاک ٤١٤ و ٣٧٤ و ٢٠٨٠/٣٦٦ واقع در بخش یک شیراز که ذیل ثبت ١٠٠٠٠٨٦ در صفحه ٦ دفتر ١٨٨ املاک به نام جمیله زارع ثبت و سند مالکیت صادر و به علت جابجایی مفقود گردیده و نامبرده تقاضای صدور المثنی سند مالکیت نموده مراتب طبق اصلاحیه تبصره یک ماده ١٢٠ آیین نامه قانون ثبت آگهی می‌شود که هر کس نسبت به ملک مورد آگهی معامله‌ای کرده و یا مدعی وجود سند مالکیت نزد خود می‌باشد تا ده روز پس از انتشار آگهی به ثبت محل مراجعه و اعتراض خود را ضمن ارائه سند مالکیت یا خلاصه معامله تسلیم نماید و اگر ظرف مدت مقرر اعتراضی نرسید و یا در صورت اعتراض اصل سند مالکیت یا سند معامله ارائه نشود اداره ثبت، المثنی سند مالکیت را طبق مقررات صادر و به متقاضی تسلیم خواهد کرد.

١٥٠٣٧/م الف

رئیس اداره ثبت اسناد و املاک ناحیه دو شیراز
حسن نصیریان

آگهی ابلاغ دادنامه حقوقی

بدینوسیله به فتاح محمدی فرزند خداداد که به موجب دادنامه شماره ٩٤٠٩٩٧٧٣١٠٣٠٠٦٢٤ در پرونده کلاسه ٩٣٠٨٧٦ محکوم به پرداخت مبلغ ٧٠٠٠٠٠٠ ریال و هزینه دادرسی در حق خواهان محکوم گردیده است ابلاغ می‌شود چنانچه نسبت به حکم صادره اعتراض دارد ظرف بیست روز از تاریخ انتشار این آگهی درخواست خود را به این مرجع واقع در شعبه سوم حقوقی دادگستری فسا تسلیم نماید در غیر اینصورت پس از انقضای مهلت مقرر طبق مقررات قانونی اقدام خواهد شد.

٥٠٩/م الف

مدیر دفتر شعبه سوم حقوقی دادگستری فسا- هادی روشندل